

رهبران چین، از زمان مائو تا امروز

رانا میتر



شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، در دیدار خود از ایالات متحدهی آمریکا، در سال 2015، کار نادری انجام داد: لطفه‌ای تعریف کرد. او در حالی که سرگرم صحبت از کارزار مبارزه با فساد بود که در چند سال نخست زمامداری‌اش جریان داشته، گفت که هدف از این کارزار ایجاد سیاستی پاک‌تر است و نه حذف رقبا. او لبخندزنان، با اشاره به مجموعه‌ی تلویزیونی آمریکایی «خانه‌ی پوشالی» که در آن کوین اسپیدی در نقش رئیس‌جمهور متقلب آمریکا، فرَنک آندروود ظاهر شده بود، گفت: «مبارزه‌ی ما مثل سریال شما نیست.» هرچند شوخی کنایه‌آمیز او چندان بد نبود، اما بعد از آن دیگر تکرار نشد. در چند سال گذشته نیز او به ندرت در حضور دیگران لطفه تعریف کرده است. در عوض، با لغو محدودیت دوره‌ی تصدی مقام ریاست‌جمهوری و تحمیل قانون سخت‌گیرانه‌ی امنیت ملی بر هنگ‌کنگ، برنامه‌ی اقتصادی پنج‌ساله‌ی جدیدی را ارائه کرده است. او همچنین حس کنجکاو‌ی جهانی را درباره‌ی حزب کمونیست چین و اهداف و

مقاصد آن برانگیخته است. در یک‌صدمین سالگرد تأسیس این حزب، بیش از پیش ضرورت دارد که مردها (همیشه مردها) بی‌راستی را بشناسیم که این ابرقدرت نوظهور را اداره کرده‌اند.

یکی از دقیق‌ترین تحلیل‌گران سیاست چین، از شهرت و اعتبار (David Shambaugh) دیوید شامباو گسترده‌ای برخوردار است. تحقیقات روشنگرانه‌ی او توجه ویژه‌ای به شخصیت هر یک از رهبران پنجگانه‌ی دارد که از انقلاب سال 1949 به این سو، در نوسازی چین سهیم بوده‌اند. او می‌نویسد: «مائو تسه‌تونگ اغلب لبخند می‌زد، می‌خندید و با طرف‌های صحبتش خوش‌وبش می‌کرد اما دنگ شیائوپینگ به‌ندرت چنین رفتاری از خود بروز می‌داد.» اما شوخ‌طبعی یک چیز است و همدلی چیزی دیگر. مائو مسئول مرگ میلیون‌ها انسان بی‌گناه است. در نظام غیرشفاف و صوری حزب کمونیست چین، هرگونه نشانه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی مقام اول کشور، چه شوخ‌طبعی باشد و چه کم‌گویی، مهم است.

اگر قرار باشد به کارنامه‌ی رهبران چین در هفت دهه‌ی گذشته نمره بدهیم، کسی که بالاترین امتیاز را می‌گیرد، جیانگ زمین (1989-2002) است. اما شامباو بر سرکوبی که در دوران زمامداری او رخ داد سرپوش نمی‌گذارد. نباید از یاد برد که او بعد از کشتار مردم در میدان تیان‌آنمن در سال 1989، به ریاست حزب برگزیده شد. با وجود این، او «روشنفکری واقعاً دنیادیده و فرهیخته بود» و «اصلاحات سیاسی و ساختاری واقعی تحت نظر او انجام شد». دنگ شیائوپینگ نیز به‌عنوان مهم‌ترین مبتکر نوسازی چین، از مقام والایی برخوردار است، هرچند کشتارهای سال 1989 لکه‌ی ننگی در کارنامه‌ی او است. ارزیابی شامباو از سایر رهبران چین منفی‌تر است. «مهم‌ترین دستاورد مائو، یکپارچه‌سازی کشور بود»، اما اوضاع هولناک ناشی از جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی، «بزرگ‌ترین شکست او را رقم زد و این دستاورد را از بین برد.» هو جین‌تائو (2002-2012) موفقیت‌های مهمی در سیاست داخلی و خارجی به دست آورد اما «شخصیت خنثای او» سبب شد که کارهایش دوام چندانی نداشته باشد. بر خلاف او، شی شبیه یک امپراتور جدید است: «قدرت مطلق شاهانه دارد، به او احترام می‌گذارند، از او می‌ترسند و تکریم و تعظیمی چاپلوسانه نثارش می‌کنند.» در عصری که ظهور رهبران مستبد به روندی جهانی تبدیل شده، خوب است بدانیم که رهبران مستبد چین چه ویژگی‌هایی داشته‌اند.

اما این رهبران به تنهایی نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و به زیست‌بومی در اطراف خود نیاز دارند؛ زیست‌بومی که همواره پیرامون رهبران حزب کمونیست وجود داشته، پیچیده و انعطاف‌پذیر است. شامباو به یکی از حساس‌ترین پرسش‌های سال‌های اخیر می‌پردازد: آیا سختگیرانه‌تر شدن سیاست چین در دهه‌ی گذشته، صرفاً ناشی از شخصیت شی جین‌پینگ است؟ در اوایل دهه‌ی 2000، هرچند نظام چین کاملاً خودکامه بود، در عین حال فضای محدودی را هم در اختیار جامعه‌ی مدنی، رسانه‌های اجتماعی سرزنده (حتی در زمینه‌ی بحث‌های سیاسی)، روزنامه‌نگاری تحقیقی و گفتگو درباره‌ی اصلاحات دموکراتیک قرار می‌داد. اما در اواسط دهه‌ی 2010، حزب کمونیست همه‌چیز - همان‌طور که شی در سال 2017 گفت

«شرق و غرب و شمال و جنوب» - را کنترل می‌کرد. این تغییرات در سال 2009، سه سال پیش از دستیابی شی به عالی‌ترین مقامات حزب یعنی دبیر کلی و سپس ریاست‌جمهوری، آغاز شد. اما چرا چین در آن سال به سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر روی آورد؟ «جعبه‌ی سیاه» رهبری چین دستیابی به اطلاعات موثق را بسیار مشکل می‌کند؛ با وجود این، سرخ‌هایی وجود دارد. برای مثال، سیاستمداری به نام زنگ کوینگ‌هونگ که از افزایش اصلاحات لیبرال در نظام تک‌حزبی حمایت کرده بود در سال 2008، از مقام خود کناره‌گیری کرد و از رهبران هم‌تراز او نیز کسی برنامه‌اش را دنبال نکرد. در همان سال، بحران مالی جهانی «اجماع واشنگتن» را از بین برد و اندیشه‌هایی نظیر لیبرال دموکراسی را نیز که ملازم با آن به نظر می‌رسید، بی‌اعتبار کرد؛ این امر فضای بیشتری را برای سخنان رهبران غرب‌ستیز فراهم آورد. رهبران می‌توانند چین را تغییر شکل دهند اما شرایط هم مهم است.

اکنون حزب کمونیست بنا به دلایل موجهی اعتمادبه‌نفس دارد. رهبران چین از تماشای مذاکرات اخیر گروه هفت درباره‌ی راه‌های مقابله با برنامه‌ی «کمر بند و جاده» لذت برده‌اند. اکنون چین در بحث‌های مربوط به عرضه‌ی واکسن کووید-19 و تغییرات اقلیمی نقش مهمی بازی می‌کند. با وجود این، ساکت کردن بی‌وقفه‌ی معترضان حاکی از اعتمادبه‌نفس بلندمدت نیست، و مخاطرات ناشی از خشک‌سالی و جمعیت‌شناسی نیز قرارداد اجتماعی حزب را تهدید و تضعیف می‌کند. شامباو می‌گوید که سیاست چین از مدت‌ها قبل شاهد دوره‌های متوالی سرکوب و گشایش بوده است. رهبران حزب کمونیست چین نشان داده‌اند که در صورت لزوم قابلیت چشم‌گیری برای تطابق و سازگاری دارند. اما اکثر مفیدترین تغییرات این کشور، از نظر قدرت اقتصادی و نفوذ بین‌المللی، در زمان گشایش رخ داده است.

برگردان: افشین احسانی

رانا میتر استاد تاریخ و سیاست چین مدرن در دانشگاه آکسفورد و نویسنده‌ی کتاب **جنگ خوب چین: نقش جنگ جهانی دوم در ایجاد نوعی ناسیونالیسم جدید** است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Rana Mitter, 'China's Leaders by David Shambaugh review- from Mao to now', The Guardian, 1 July